

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره سی و چهارم، پاییز ۱۳۹۳: ۴۵-۶۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۲۰

هم‌آموزی خورشیدشاه و ریدک: مقایسه آموزش در دو متن خسرو قبادان و ریدکی (پیشا اسلامی) و سمک عیار (قرن ششم هجری)

محمد تمدن*

عبدالحسین فرزاد**

چکیده

برخی از صاحب‌نظران بر این باورند که پیشینه داستان «سمک عیار» به پیش از اسلام و احتمالاً به دوره پارت‌ها می‌رسد. مقاله پیش رو در یک مطالعه تطبیقی، مقایسه‌ای است درباره آموزش‌هایی که «خورشید شاه»، از قهرمانان اصلی کتاب سمک عیار (مکتوب ۵۸۵ ه.ق) و «ریدک خوش‌آرزو»، از اشراف‌زادگان ساسانی (متن پهلوی خسرو قبادان و ریدکی) در کودکی می‌بینند و مهارت‌هایی که می‌آموزند. شباهت بسیاری میان این آموزش‌ها وجود دارد که این شباهت‌ها شاید بتواند ظن پیشا اسلامی بودن اصل داستان سمک عیار را تقویت کند. روش تحقیق در این مقاله، توصیفی - مقایسه‌ای و مبتنی بر شواهدی از این دو متن و کوشش در تأیید فرض پیش‌گفته است.

واژه‌های کلیدی: داستان سمک عیار، خسرو قبادان و ریدکی، آموزش در دوره ساسانی، ادب میدان‌داری و آموزش موسیقی.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
m_tamaddons77@yahoo.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
abdolhosein.farzad@gmail.com

مقدمه

متون کهن فارسی، بازنمودی شایسته، از آداب و رسوم و فرهنگ گرانبهای ایرانی است. پس از اسلام نیز بسیاری از این سنن و رسوم چون ریشه در تدین ایرانیان داشت، از میان نرفت. مهم‌ترین ویژگی فرهنگ کهن ایرانی، بُعد انسانی و معنوی آن است که حتی در امور کاملاً دنیایی و مادی، از رهنمودهای معنوی و دینی، خالی نیست. یکی از این متون ارجمند کتاب سمک عیار است. سمک عیار که از آثار مهم قرن ششم هجری است، داستان‌هایی را درخود دارد که در مجموع جدال نیکی و بدی است. در بخش‌هایی از این کتاب شخصیت‌های منفی و ضد قهرمان از جادو و جادوگری نیز استفاده می‌کنند.

سمک عیار، از جهت جامعه‌شناسی ادبیات جایگاهی ویژه دارد. در این کتاب طبقات مختلف اجتماعی در داستان‌ها مطرح می‌شود و آداب و رسوم هر طبقه اعم از اشراف، درباریان، عیاران، جوانمردان و سایر اقشار جامعه، به خوبی منعکس گردیده است.

نسخه منحصربه‌فرد کتاب سمک عیار در کتابخانه بادلیان آکسفورد نگهداری می‌شود. تاریخ کتابت و نام کاتب آن نسخه معلوم نیست. زمان تألیف کتاب هم دقیقاً مشخص نیست؛ اما در متن کتاب جایی به تألیف آن در ۵۸۵ هجری اشاره شده است (فرامرزی بن خداداد، ۱۳۶۷، ج ۴: ۴). راوی قصه، «صدقه بن ابی‌القاسم شیرازی» و گردآورنده آن، «فرامرزی بن خداداد بن عبدالله کاتب ارجانی» است که به گفته خانلری - مصحح کتاب - در هیچ کتاب دیگری ذکری از آنان نشده است و اطلاعاتی درباره آنان در دست نیست. عناصری در این کتاب وجود دارد که نشان می‌دهد اصل این قصه در پیش از اسلام موجود بوده و به تدریج تا عصر به کتابت درآمدنش، شاخ و برگ‌هایی به آن افزوده شده است. نثر این کتاب، نثری به دور از تکلف و پیچیدگی‌های مرسوم این دوره است و به زبان محاوره مردمان زمان خود نزدیک است.

از سویی دیگر، یکی دیگر از متون کهن که از منظر ساختار و رویکرد شبیه متن حاضر است؛ خسرو و ریدگ [در پهلوی *xusraw ud rēdag*] است. این متن رساله‌ای است که در آن ریدکی [ریدک به معنی غلام، پسر جوانی است که در خدمت بزرگان و اشراف بوده است] به نام خوش‌آرزو [احتمالاً خوش‌آرزو لقب افتخاری او بوده است]^(۱) که از نجبای دربار خسرو پرویز بوده، به سؤالات این پادشاه پاسخ می‌دهد. در آغاز رساله،

هم‌آموزی خورشید شاه و ریدک: مقایسه آموزش ... / ۴۷

ریدک برای خسرو شرح می‌دهد که از خاندانی مرفه بوده و پدرش در خردی درگذشته است، اما به سبب برخورداری از میراث پدر، توانسته است به مدرسه (= فرهنگستان) برود و اطلاعات لازم دینی را به دست آورد و دبیری را فراگیرد و سپس در سواری و تیراندازی و نیزه‌پرانی و موسیقی و ستاره‌شناسی و بازی‌های گوناگون مهارت پیدا کند (تفضلی، ۱۳۸۹: ۲۸۹).

بیان مسئله

به باور پرویز ناتل خانلری (مصحح کتاب) و مهرداد بهار (اسطوره‌شناس)، احتمالاً اصل قصه باید مربوط به پیش از اسلام و شاید مربوط به دوره اشکانی باشد. هر یک از این صاحب‌نظران بر این باور استنادهایی آورده‌اند^(۳). در این نوشته با نقل قسمتی از این کتاب که در آموزش خورشید شاه - فرزند مرزبان شاه و یکی از شخصیت‌های اصلی داستان - است و مقایسه آن با نظام و مواد آموزشی در ایران باستان و برخی متون کهن، شباهت‌هایی را نشان می‌دهیم که تأییدی باشد بر قدمت اصل این داستان. هر چند این آموزش‌ها ممکن است در پس از اسلام نیز به‌ویژه برای شاهزادگان و اشراف روایی داشته است، از آنجا که متن «خسرو قبادان و ریدکی»، متنی به خط پهلوی است، بی‌شک به سنت آموزشی پیش از اسلام تعلق دارد و شباهت معنادار مواد آموزشی در این دو متن به‌ویژه در زمینه رقص و موسیقی و بازی‌هایی مانند نرد و شطرنج، ظن صاحب‌نظران پیش‌گفته را تقویت می‌کند.

پیشینه پژوهش

۱- سمک عیار

سمک عیار را نخستین بار انتشارات مجله سخن در سال ۱۳۳۸ ش چاپ کرد. پس از آن دانشگاه تهران در ۱۳۴۳، بنیاد فرهنگ ایران در ۱۳۴۷ و انتشارات آگاه - از ۱۳۶۱ تا ۱۳۸۵ چهار بار - این کتاب را تجدید چاپ کرده‌اند. از همان زمان، درباره آن پژوهش‌های فراوانی انجام شده است. ما در سه دسته به اختصار به معرفی مهم‌ترین تحقیقات انجام‌شده در این حوزه می‌پردازیم:

الف - کتاب‌های فارسی

- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۴) شهر سمک. این کتاب ۱۹۸ صفحه‌ای از چهار بخش تشکیل شده است: شهر سمک، آیین عیاری، پند و مثل و واژه‌نامه سمک.
- گیبیار، مارینا (۱۳۸۱) سمک عیار: ساختار و مرام آرمانی در داستان فارسی قرون وسطی، ترجمه ع. روح‌بخشان، تهران، انوشه. این کتاب همان‌طور که از عنوانش برمی‌آید، بیشتر به ساختار داستان و چگونگی پیشبرد روایت و مسائل شکلی می‌پردازد.

مقالات

- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۸) «آیین عیاری»، مجله سخن، دوره ۱۸، فروردین، دوره ۱۹ (از خرداد تا مهر ۱۳۴۸ در چهار شماره)، صص ۱۹-۲۶؛ ۲۶۷-۲۶۳ و ۴۷۷-۴۸۰ که بعدها مجموعه کامل‌تری از آن را در کتاب مستقلی با عنوان شهر سمک منتشر کرد (ر.ک: به کتاب‌های فارسی در همین بخش).
- محبوب، محمدجعفر (۴۰/۱۳۳۹) «سمک عیار، ستایش‌نامه دلیری‌ها و جوانمردی‌ها»، مجله سخن، دوره یازدهم، صص ۶۶۷-۶۶۷؛ و نیز سلسله مقالاتی با عنوان «آیین عیاری» در مجله سخن، دوره نوزدهم، شماره نهم، بهمن ۱۳۴۸، صص ۸۶۹-۸۸۳ و شماره دهم، اسفند ۱۳۴۸، صص ۱۰۵۹-۱۰۷۳؛ و شماره‌های یازدهم و دوازدهم، اردیبهشت ۱۳۴۹، ۱۱۸۲-۱۱۹۵ و دوره بیستم، شماره‌های خرداد ۱۳۴۹، صص ۳۸-۵۱؛ تیر ۱۳۴۹، صص ۱۹۹-۱۷۳؛ مرداد ۱۳۴۹، صص ۳۱۱-۳۰۱.
- یوسفی، غلام‌حسین (۱۳۷۵) «در آرزوی جوانمردی (سمک عیار)»، در: دیداری با اهل‌قلم، جلد ۱، چاپ ۵، تهران، صص ۲۱۹-۲۴۵.
- فاضلی بیرجندی، محمود (۱۳۶۶) «گشت‌وگذار در شهر سمک»، کیهان فرهنگی، سال ۴، شماره ۱۱، بهمن، صص ۴۸-۴۴.

- خائفی، عباس و جعفر فیضی گنجین (۱۳۸۶) «تجزیه و تحلیل قصه سمک عیار بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شماره ۱۸، زمستان، صص ۳۳-۵۶.

پایان‌نامه‌ها

- درباره سمک عیار، پایان‌نامه‌هایی نیز تدوین شده است که مشخصات برخی از آنها بدین قرار است:
- درستی، صدیقه (۱۳۸۸) «بررسی ساختار روایی داستان‌های سمک عیار»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد.
- نیک‌اندیش، هما (۱۳۸۱) «آداب و رسوم و اخلاق اجتماعی در سمک عیار»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی (تهران مرکز).
- کرمی، اشرف (۱۳۸۷) «شکل‌شناسی سمک عیار»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور اهواز.

۲- خسرو و ریدک

- درباره این متن چندین مقاله نوشته شده است که مهم‌ترین آنها از این قرار است:
- ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۳۴) «نکته‌ای چند درباره تصحیح و ترجمه متن پهلوی خسرو قبادان و ریدک از اونوالا»، مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، ش ۱، صص ۹۷-۱۱۲. این مقاله، مقایسه میان گزارش اونوالا و جاماسپ آسانا از این متن است که در آن نویسنده با نگاهی مستند و انتقادی گزارش آسانا را ترجیح می‌دهد.
- معین، محمد (۱۳۶۴) «خسرو قبادان و ریدک وی»، مجموعه مقالات، ج ۱، به کوشش مهدخت معین، تهران، مؤسسه انتشارات معین، صص ۸۰-۱۰۲. این مقاله نخستین بار در مجله آموزش و پرورش، سال چهاردهم، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۲۳؛ شماره ۳، خرداد ۱۳۲۳؛ شماره ۵، مرداد ۱۳۲۳؛ شماره ۸؛ آبان ۱۳۲۳ و شماره ۱۰، دی ۱۳۲۳ به چاپ رسیده است و موضوع آن مقایسه

۵۰ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و چهارم، پاییز ۱۳۹۳
متن پهلوی و متن تازی به روایت ثعالبی در کتاب «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» است.

- کیا، صادق (۱۳۳۴) «چند واژه از خسرو قبادان و ریدکی»، مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۳، شماره ۲، دی، صص ۳۱-۲۲.

آموزش‌های خورشیدشاه

در کتاب «سمک عیار»، تفصیل آموزش‌های خورشیدشاه - فرزند مرزبان‌شاه - در صفحات ۹ و ۱۰ آمده است. برای ورود به بحث، نخست قطعه مورد نظر از کتاب آورده می‌شود، سپس با شواهدی از متون کهن سنجدیده می‌شود.

«... پس چون خورشیدشاه با دایه بود، او را پرورش می‌داد. دایه را نام سمن بود و فرخ‌روز [برادر خورشیدشاه] پیش وی بود نیز. هر دو با هم بزرگ می‌بودند. بود که چون سال خورشیدشاه به چهار رسید، نه چنان بود که بتوان گفت. مرزبان‌شاه از بهر پسر ادیبان آورد، تا او را ادب آموزند. شب و روز در آن کار بودند و خورشیدشاه، فهمی و خاطری داشت که هر چه ادیب یک‌بار بگفتی و بدو نمودی، حاجت به یک‌بار دیگر نبود... به علم و به دانش به جایی رسید که از چهار ادیب، هنر آموخت و خط نوشتن و دفترها خواندن و [هر] مسئله مشکل که در جهان بودی، بر دل روشن کرده و آنچه پادشاهان [را] به کار بودی، می‌خواند... تا عمر وی به ده رسید، چنان که با هر فاضلی، گوی در میدان افکندی، از همه افزون آمدی. مرزبان‌شاه بفرمود تا استادان با علم آوردند، تا فرزند او را ادب میدان‌داری آموزند. ادب سواری و گوی و حلقه و نیزه و تیر و کمان و عمود و کماند و تک معلق و اشناه و کشتی و ملاعبی و شطرنج، چنان [که] در جمله سر آمده بود. چون شاهزاده در همه علم استاد گشت، او را هوس سازهای مطربی افتاد که بیاموزد، چون چنگ و دف و رباب و نای و بربط و عجب رود و آنچه بدین ماند. پس از پدر دستوری خواست که ای پدر، می‌خواهم

که سازهای مطربی آموزم. مرزبان شاه... گفت: جان پدر، تو دانی، هر چه خواهی می‌آموز. خورشیدشاه، مطربان استاد بخواند و آموختن گرفت، تا جمله بیاموخت و آوازی داشت، نسخه‌ای از لحن داوود بود. و با این همه که بود، در عاشقان سخن گفتی، احوال و سرگذشت عاشقان خواندی و طنز زدی. همه روز گفتی کسی چون عاشق شود؟» (ارجانی، ۲۵۳۶: ۱۰).

اکنون این بخش را مقایسه می‌کنیم با متون پیش از اسلام، به‌ویژه متن «خسرو قبادان و ریدکی»، تا گامی باشد در تقویت این گمان که اصل داستان سمک عیار به دوران پیش از اسلام تعلق دارد.

پرورش کودک در اندرون و به دست دایگان

سمک عیار: «پس چون خورشید شاه با دایه بود، او را پرورش می‌داد. دایه را نام سمن بود و فرخ‌روز [برادر خورشیدشاه] پیش وی بود نیز. هر دو با هم بزرگ می‌بودند. چون سال خورشیدشاه به چهار رسید، نه چنان بود که بتوان گفت.» (همان).

خسرو قبادان و ریدکی: «... [ریدک] گفت که شاهنشاه انوشه و جاویدان، خداوند هفت کشور و کام‌انجام باشد. / نیوشیدن فرمایید: دوده‌ای را که من ازش بودم، به شکرانه نیاکان نیکوی شما، همه نامور و توانگر (و) کامروا بودند. / آنان را خواسته به حد ضرورت خویش بود. / مرا آن پدر در کودکی در گذشت و مادر(ی) را که من پسرش بودم، به جز من دیگر پسر نبود. / از بهر ایشان من، توسط وصی پدر، با ثروتی هنگفت، به خورش گونه‌گون و جامه خوب، چابک (و) نیکو نگهداری شدم» (عریان، ۱۳۹۱: ۵۵).

تکمیل همایون^(۳) می‌گوید: «هرودوت در مورد دور داشتن فرزند از پدر در سنین کودکی آورده است: تا [سن] پنج‌سالگی، طفل در اندرون نزد زنان پرورش می‌یابد و هیچ‌گاه در حضور پدر دیده نمی‌شود، تا اگر در اوایل رشد تلف شود، کمتر باعث تأثر خاطر پدر گردد» (تکمیل همایون، ۱۳۸۲: ۳۷).

شاید این استدلال هرودوت در مورد ریدک صدق نکند، ولی سپردن پرورش سیاوش به رستم و بهرام به نعمان، پادشاه یمن، شاهدهای خوبی بر این ادعا هستند.

دوره اول آموزش

الف - ادب آموزی

سمک عیار: «چون سال خورشیدشاه به چهار رسید، نه چنان بود که بتوان گفت. مرزبان شاه از بهر پسر ادیبان آورد تا او را ادب آموزند» (ارجانی، ۲۵۳۶: ۱۰).

خسرو قبادان و ریدکی: «به هنگام به مدرسه فرستاده شدم و به فرهنگ آموختن سخت شتافتم / یشت و هادخت و بغان یسن و وندیداد را هیربدانه حفظ کردم (و) جای جای نیوشیدن زند را آغاز کردم» (عریان، ۱۳۹۱: ۵۵).

تکمیل همایون چنین می گوید: «یکی از بخش‌های عمده ادبیات پهلوی که به زبان‌های عربی و فارسی درآمد و به آداب الفرس در فرهنگ اسلامی شهرت یافت، رساله‌هایی در باب ادب، اخلاق، محاسن اخلاق، مواعظ و حکم است که بیشتر زیر عنوان *اندرزنامه* یا *پندنامه* از آنها نام برده شد. محمدی به درستی بیان می‌دارد کلمه ادب (و جمع آن آداب) هر چند در زبان عربی معاصر به جای کلمه فرنگی Literature به کار می‌رود و ما در فارسی امروز، ادبیات می‌گوییم، در دوره‌ای که ما از آن گفت‌وگو می‌کنیم یعنی در قرن‌های نخستین اسلامی، ادب به این معنی به کار نمی‌رفته است، بلکه به گفته‌ها و نوشته‌هایی اطلاق می‌شده که متضمن مطالبی در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی بوده و هدف آنها همچنان که گفتیم، تصفیة روح و تزکیة نفس و حسن رفتار و گفتار و آگاهی از آیین سخن‌گویی و مردم‌داری و به خصوص معاشرت با بزرگان و پادشاهان و معرفت به فرهنگ و هنر ایشان بوده است. اینها همان معانی هستند که از کتب اخلاقی ایران استنباط می‌شده و تا حدی نزدیک به همین معنی است که ما امروزه از کلمه ادب و نه از کلمه ادبیات می‌فهمیم. اینکه گفتیم مصداق این کلمه در قرن‌های نخستین اسلامی بیشتر همان کتاب‌هایی بودند که از زبان فارسی ساسانی ترجمه می‌شدند، بدین جهت است که آنچه را ابن مقفع در این زمینه‌ها از ادبیات ساسانی به عربی ترجمه کرده، نه تنها به عنوان آداب خوانده شده، بلکه این کلمه برای آن کتاب‌ها به صورت اسم خاص درآمد و آن نوشته‌ها را به نام آداب ابن مقفع نامیدند. [محمدی، ۱۳۵۲: ۲۵]»

(تکمیل همایون، ۱۳۸۲: ۶۷-۶۸).

در ادامه، تکمیل همایون به نقل از صاحب‌نظران می‌افزاید: «فرزند خاندان شاهی چون به هفت‌سالگی رسید، او را بر اسب می‌نشانند و به نزد استادان، سوارکاری و شکارگری می‌آموزند. در چهارده سالگی، او را به کسانی که آموزگاران شاهی^۱ خوانده می‌شوند، می‌سپارند. اینان چهار مرد برگزیده‌اند که در میان مردم پارس به برتری بر دیگران معروف‌اند. یکی از فرزانه‌ترین^۲، دیگری دادوری‌ترین^۳، سیمی پرهیزگارترین^۴ و چهارمی دلیرترین^۵ آن مردم است. نخستین آموزگار، آیین زرتشت اهورامزدایی را که پرستش ایزدان است، به وی می‌آموزد و کارهای بایسته شاهی را بدو تعلیم می‌دهد.» «آموزگار دوم که دادورزترین کس است، بدو می‌آموزد که همواره راست بگوید.» «آموزگار سیم که پرهیزگارترین مردم است، نمی‌گذارد وی مغلوب و دستخوش مشهودات خود گردد و بدو می‌آموزد که به راستی شاه و آزاده باشد. بر نفس خویش حاکم شود و بنده خواست‌های خود نگردد.» «آموزگار چهارم که دلیرترین مردم است، دلیری و بی‌ترسی را بدو تعلیم می‌دهد و می‌گوید که اگر وی ترسند باشد، باید خود را بنده بدانند» (همان: ۴۳، به نقل از مجتبیایی، ۱۳۵۲).

آیا فهم و خاطر تیز (= حافظه قوی) برای از برکردن آموزه‌های معلم نخستین که آیین‌های دینی و آداب درباری را می‌آموزد، مورد نیاز نبوده است؟ در متنی که از کتاب «سمک عیار» آوردیم، تصریحی بر آموزش متون دینی نیست - شاید چون اصل داستان مربوط به دوره‌ای است که نهادهای دینی هنوز تمرکز و قدرت دوره ساسانی را نداشته‌اند - ولی داشتن خاطر و فهمی که درس استاد را در همان مرتبه اول یاد بگیرد، جز برای حفظ متون که یا دینی است و یا اندرزنامه‌ها و آئین‌نامه‌ها، به کار نمی‌آید.

ب) خواندن و نوشتن (دبیری)

سمک عیار: «و خط نوشتن و دفترها خواندن و [هر] مسئله مشکل که در جهان بودی،

1. Basileious Paidagogous
2. Sophotatos-
3. Dikaliotatos
4. sôphron estatos
5. Andreiotatos-

۵۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و چهارم، پاییز ۱۳۹۳
بر دل روشن کرده و آنچه پادشاهان [را] به کار بودی می خواند» (ارجانی، ۲۵۳۶: ۱۰).
خسرو قبادان و ریدکی: «مرا دبیری آنگونه است که خوب نویس و تند نویس،
باریک دانش، کامکار انگشت و فرزانه سخن هستم»^(۴) (عریان، ۱۳۹۱: ۵۵).
چنانچه از هر دو متن برمی آید، آموزش های اولیه با خواندن و نوشتن و آداب درباری
آغاز می گردد که به احتمال از وظایف نخستین آموزگار است (کارهای بایسته شاهی).

پایان دوره اول آموزش

«...تا عمر وی به ده رسید، چنان که با هر فاضلی، گوی در میدان افکندی، از همه
افزون آمدی» (ارجانی، ۲۵۳۶: ۱۰).

به نظر می رسد تا ده سالگی، آموزش های همگانی به پایان می رسد و در انتهای این
دوره، نوعی امتحان جامع یا نهایی برگزار می گردید که دانش آموختگان (هر فاضل) با
یکدیگر به رقابت می پرداختند (گوی در میدان می افکندند) و شاهزاده قصه ما در آن
شاگرد اول می شود! انتهای دوره دبستان، مرحله آموزش.

دوره دوم آموزش

الف) ادب میدان داری و کار با اسلحه

سمک عیار: «مرزبان شاه بفرمود تا استادان با علم آوردند تا فرزند او را ادب
میدان داری آموزند. ادب سواری و گوی^(۵) و حلقه و نیزه و تیر و کمان و عمود و کمند و
تک معلق و اشناه و کشتی و ملاعبی و شطرنج چنان [که] در جمله سر آمده بود»
(همان: ۹).

خسرو قبادان و ریدکی: «مرا سواری و کمان وری آنگونه است که فرخ باید داشتن آن
دیگری را که از برابر اسب من اندر توان گذشتن. مرا نیزه وری آنگونه است که بدبخت
باید بداشتن آن سوار را که با اسب و نیزه و شمشیر به رزم و هم نبردی من آید و نیز به
اسپریس، چوگان را بی خستگی و دمان، نیز به نافر ساینده گی (به) زیر تنگ و بر سر اسب،
بی گمان چنان زخم چون رویگری که آثار چکش (او) همه بر یک جای پیداست»^(۶)
(عریان، ۱۳۹۱: ۵۵-۵۶).

مرحله بعدی آموزش، پرورش تن و مهارت‌های جنگی، از ده سالگی شروع می‌شود. اولین و مهم‌ترین این آموزش‌ها، سوارکاری است؛ سوارکاری چه برای آشنایی با اسب و چگونگی سواری گرفتن از آن و چه برای هنرنمایی با اسب و ورزش‌های میدانی همراه با اسب، مانند گوی و چوگان که هم گونه‌ای بازی و سرگرمی است و هم مهارت‌آموزی برای جنگاوری که در روزگاران پیشین از مهم‌ترین وظایف شاهان و شاهزادگان و پهلوانان بوده است:

«... و حلقه ربودن و لعب‌سواری کردن و جز آن و بر پشت اسب بدل شمشیر زدن و چوگان زدن نهاده‌اند، تا مرد اندر وی تاودار شود و پوست دست سخت کند و انگشتان برو استوار گردد و خو کند تا شمشیر و دبوس و خراتگین و ناچخ (=تبرزین) و گرز زدن بر مرد آسان شود و غلبه و گردش سواران بشناسد که چوگان زدن را بر کارزار برابر نهاده‌اند مر غلبه کردن خصم را» (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۴۷۷).

چوگان

«در مجموعه «عیون الاخبار» ابن قتیبه دینوری، کتابی به نام «الحرب» است. در این کتاب درباره هنر تیراندازی و چوگان‌بازی از کتاب «آیین‌نامه پهلوی» که اصل آن اکنون در دست نیست، مختصری نقل به معنی شده است. از چند جمله اول عبارت عربی این‌طور مفهوم می‌شود که درباره دست گرفتن چوگان و گرداندن آن و زدن گوی چه برای ربودن و چه از زیر تنگ اسب زدن، دستورهایی بوده که به جمله‌های پیچیده نقل به معنی شده است...»

چوگان‌بازی ورزش کوشش بسیار لازم دارد.

چوگان را باید طوری به کار برد که اثری روی زمین نگذارد.

شکستن چوگان در هنگام بازی، نشانه ناورزیدگی است. نباید در هنگام بازی، تازبانه به کار برد.

نباید به هم‌بازی در میدان تاخت خودش آزار رساند.

باید اسب را در شدت دو آزاد گذاشت.

باید خود را از زمین افتادن و به هم خوردن نگهداری کرد» (بهروز، ۱۳۴۶: ۷۹).

اردشیر نیز در [سن] پانزده سالگی به همین آداب شهره است، در «کارنامه اردشیر پاپکان» آمده است: «چون اردشیر به داد پانزده ساله رسید، آگاهی به اردوان آمد که: بابک را پسری هست، بفرهنگ و اسوباری فرهاخته و بایشنی است» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۷۲). و نیز: «... به یاری یزدان، به چوگان و اسوباری و چترنگ و نواردشیر و دیگر فرهنگ، از ایشان همگی چیر و ورد بود» (همان: ۱۷۳).

چنان که ملاحظه می‌شود آموختن برخی مهارت‌ها برای شاهزادگان در این متن‌ها مشترک است.

نیزه‌وری

در نیزه‌وری و تیر و کمان که ریدک و خورشید شاه هر دو آموزش به کار بردن آنها را فرامی‌گیرند، باید یادآور شد که «در فرگرد چهارم و نندیداد از این سخن رفته که اگر کسی، سگ آبی را که نزد ایرانیان جانور سودمند و بی‌آزاری است و کشتنش روا نیست کشت، از برای توزشن (کفاره، جبران) این گناه باید به... جنگاوران، این دوازده زین ابزار را بدهد: نخست نیزه، دوم کارد (= تیغ)، سوم گرز، چهارم کمان، پنجم ترکش با سی تیر آهنین ناوک، ششم فلاخن زه‌باز با سی سنگ فلاخن، هفتم زره، هشتم سپر، نهم کژاکند (خفتان)، دهم خود، یازدهم کمر و دوازدهم یک جفت رانین (=ران بند)» (پوردوود، ۱۳۴۵: ۲۱).

نیزه‌داری یا نیزه‌بری (=نیزه‌وری)، یکی از بلندترین پایه‌وری‌ها بود. کسانی که به این پایه رسیده، پشت سر شاه با نیزه برافراشته می‌ایستادند و به این کار سرافراز می‌شدند، بایستی از خاندان بزرگ و از دودمان آزادگان باشند. خود داریوش در لشکرکشی کمبوجیه به مصر در سال ۵۳۵، «نیزه‌بر» این دومین شاهنشاه هخامنشی بود (پوردوود، ۱۳۴۵: ۲۴). در نقش برجسته‌های تخت جمشید (کتیبه اورنگ شاهنشاهی داریوش و نقش سربازان ایرانی با سلاح‌های ایشان؛ سربازان جاویدان پارسی و مادی با نیزه‌داران) و نقش سربازان هخامنشی در فریز شوش (همان: ۲۵-۲۳) می‌توان سربازان ایرانی را با نیزه

هم/آموزی خورشید شاه و ریدک: مقایسه آموزش ... / ۵۷
مشاهده کرد که احتمالاً نشان‌دهنده مهارت ایرانیان در کاربرد این جنگ‌افزار و اعتبار حمل آن در مراسم رسمی است.

تیر و کمان

در مهر یشت، پاره ۱۲۸ آمده: «در گردونه مهر، هزار کمان خوب ساخته شده که زه آن از زه گوزن است، نهاده شده» و در پاره ۱۲۹ آمده: «در گردونه مهر، هزار تیر به پر کرکس در نشانده زرین سوفار که با چنگک استخوانی آراسته است نهاده شده، بسا چوبه آنها آهنین است و به تندی اندیشه آدمی پران بسر دیوها (پیروان خدایان پیش) فرود آید» (پورداوود، ۱۳۴۶: ۳۱). حماسه آرش کمان‌گیر (شیوا تیر) نشانه اهمیت این سلاح و بنابراین ضرورت آموزش آن به بزرگ‌زادگان است (شاهزاده خورشیدشاه و ریدک و اسپوهر)^(۷).

عمود و گرز

یکی دیگر از آدابی که خورشیدشاه می‌آموزد، به کار بردن عمود است و ریدک نیز در روایت/ونوا/ مهارتی در ضربه زدن با سرانگیز و شش‌پر و چکش دارد (معین، ۱۳۶۴: ۸۸)^(۸).

ب) آموختن بازی‌های ورزشی و تفریحی

خورشید شاه در ادامه آموزش، آداب دیگری هم می‌آموزد، از جمله بازی‌ها که به دو دسته تقسیم می‌شود: بازی‌های ورزشی مانند تک‌معلق (ژیمناستیک؟)، اشناه (شنا) و کشتی و بازی‌های تفریحی مانند ملاعبی و شطرنج. ریدک اما تأکید بیشتری بر بازی‌های تفریحی دارد:

«و در شطرنج و بازی نرد و هشت‌پا کردن از رقیبان فرازترم» (عریان،

۱۳۹۱: ۵۶) / «و در بازی شطرنج و نرد و هشت‌پای^(۹) از همگان برترم»

(معین، ۱۳۶۴: ۸۹)

«برای دوگونه بستن در زمب، پایین‌تر از ونداد گشنسب نیستم» (عریان،

۱۳۹۱: ۵۶) / «و در بازی ذمب از دو راه زیر سر وینداد گشنسب^(۱۰)

می‌نشینم» (همان: ۸۹).

ج) آموختن موسیقی

سمک عیار: «چون شاهزاده در همه علم استاد گشت، او را هوس سازهای مطربی افتاد که بیاموزد، چون چنگ و دف و رباب و نای و بریط و عجب‌رود و آنچه بدین ماند» (ارجانی، ۲۵۳۶: ۱۰).

از متن سمک عیار چنین برمی‌آید که آموختن موسیقی یکی از آموزش‌های متداول برای اشراف و شاهزادگان بوده است. به نظر می‌رسد ساز مطربی احتمالاً آموختن لحن‌های موسیقایی برای خواندن آواز و همراهی با ساز بوده است. این آوازه‌دارای مضمون‌های مختلفی بوده است که یکی از آنها داستان‌های عشقی بوده است و گونه‌ای از آن طنز عاشقانه یا «طنز بر عاشقان» است که یادآور گوسان‌های پارسی است. در ادامه آموزش‌های ورزشی و تفریحی، خورشیدشاه به آموختن موسیقی می‌پردازد.

د) آموختن خنیاگری

سمک عیار: «خورشیدشاه، مطربان استاد بخواند و آموختن گرفت، تا جمله بیاموخت و آوازی داشت نسخه‌ای از لحن داوود بود. و با این همه که بود در عاشقان سخن گفتی، احوال و سرگذشت عاشقان خواندی و طنز زدی، همه روز گفتی کسی چون عاشق شود؟» (همان).

در بند ۱۳ متن «خسرو قبادان و ریدکی» نیز ریدک چنین می‌گوید:

«به ضیافت‌ها) در ون و بریط و تنبور و کینار و (سرودن) هرگونه سرود و چکامه و نیز در پیواژه گفتن و رقصیدن مرد(ی) استادم» (عریان، ۱۳۹۱: ۵۶ بند ۱۳) / «نیز در چنگ (؟)، بریط، طنبور، سنتور و در هر (نوع) سرود و چکامه، همچنین در پاسخ گفتن و پرسش کردن استاد مردم» (معین، ۱۳۶۴: ۸۸)^(۱۱).

از متن سمک عیار چنین برمی‌آید که آموختن موسیقی در گذشته یکی از آموزش‌های متداول برای شاهزادگان و اشراف بوده است. به نظر می‌آید ساز مطربی، آموختن روایت‌های موسیقایی و شیوه‌های همراهی با ساز بوده است. این «لحن»‌ها و «دستان»‌ها، مضمون‌های مختلف داشته است. کریستن‌سن از هفت خسروانی، سی لحن و

۳۶۰ داستان که با ایام هفته و سی روز ماه و سیصد و شصت روز سال ساسانیان تناسب داشته است، یاد می‌کند؛ خمسه مستترقه را به شمار نیاورده‌اند (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۶۳۰).
احتمالاً یکی از مضمون‌ها، داستان‌های عشقی و گونه‌ای از آن طنز عاشقانه «طنز بر عاشقان» بوده است که یادآور گوسان‌های پارسی است در متن «خسرو قبادان و ریدک» نیز ریدک، خود را در نواختن آلات موسیقی همچون ون (چنگ به تعبیر دهخدا، عود به تعبیر اونوالا و عود هندی به تعبیر کریستن‌سن) و کنار (اونوالا: چنگی دارای گردنه دراز و بدنه‌ای به شکل تخم شترمرغ و کریستن‌سن: سنتور) (معین، ۱۳۶۴: ۹۵ ح ۴)، استاد مرد می‌داند و او هم مثل خورشیدشاه هرگونه سرود و چکامه را می‌سراید (پهلوی srutan=آواز خواندن) یعنی به آواز می‌خواند و در پیواژه گفتن (بده بستان آوازی با ساز) و پای‌بازی (=رقصیدن) مهارت دارد. در مقایسه با پای‌بازی شاید بتوان معنایی درخور برای واژه مبهم ملاعبی در سمک عیار یافت: ملاعب (فرهنگ فارسی معین= بازی‌کننده) >ملاعبی= بازی. کنندگی=رقص.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که از مقایسه دو متن به دست می‌آید، آموزش شاهزادگان (خورشیدشاه) و اشراف‌زادگان (واسپوهر ریدک خوش‌آرزو) از کودکی آغاز می‌گردد (خورشیدشاه در چهارسالگی و ریدک به‌هنگام).

مراحل آموزش آنان به این ترتیب است:

۱- خواندن و نوشتن: «خط نوشتن و دفترها خواندن... و آنچه پادشاهان را به کار بودی» [خورشیدشاه].

«یشت و هادخت و بغان یسن و وندیداد و نیوشیدن زند (= دفترها خواندن) و دبیری، خوب‌نویس و تندنویس، باریک‌دانش، کامکار انگشت (= خط نوشتن) و فرزانه‌سخن» [ریدک]؛ این آموزش برای خورشید شاه تا ده‌سالگی ادامه دارد.

۲- ادب میدان‌داری: «ادب سواری و گوی و حلقه و نیزه و تیر و کمان و عمود و کمند» [خورشیدشاه].

«سواری و کمان‌وری و نیزه‌وری و چوگان» [ریدک]؛ این آموزش‌ها برای خورشیدشاه

۶۰ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و چهارم، پاییز ۱۳۹۳
تا چهارده سالگی ادامه می‌یابد.

۳- آموختن موسیقی: «چنگ و دف و رباب و نای و بربط و عجب رود و آنچه بدین ماند» [خورشیدشاه].

«ون (= چنگ) و بربط و تنبور و کنار» [ریدک].

۴- آموختن خنیاگری: «ساز مطربی و آوازخوانی، بیشتر در طنز و مطایبه، و ملاحبی (=رقصیدن)» [خورشید شاه].

«هرگونه سرود و چکامه و پیواژ گفتن (= آواز خواندن) و رقصیدن» [ریدک].

۵- آموختن بازی‌های ورزشی و تفریحی: «تک معلق و اشناه و کشتی و شطرنج» [خورشید شاه].

«شطرنج و نرد و هشت‌پای کردن و زنب» [ریدک].

در این سنجش، شباهت‌های بسیار میان این آموزش‌ها بیانگر این است که احتمالاً باید اصل داستان سمک عیار، پیشینه‌ای طولانی‌تر از قرن شش (زمان به کتابت درآمدن) داشته و متعلق به دوره پیش از اسلام باشد. اینکه در مورد خورشیدشاه از آموزش متن‌های دینی خبری نیست، این گمان را تقویت می‌کند که در دوره خورشیدشاه، مذهب رسمی شکل نگرفته و روحانیان اقتدار زیادی نداشته‌اند.

پی‌نوشت

۱. عبارات داخل کمانک [] پاورقی متن مورد استناد است.
۲. ر.ک: فرامرز بن خداداد بن عبدالله کاتب ارجانی، (۲۵۳۶)، سمک عیار، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۱، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص ۶؛ و بهار، مهرداد، «سابقه جوانمردی در ایران باستان»، در: آیین جوانمردی، هانری کربن، (۱۳۸۲)، ترجمه احسان نراقی، تهران، سخن، صص ۱۹۵-۱۹۲.
۳. تکمیل همایون، ناصر، (۱۳۸۲)، نظام و نهادهای آموزشی در ایران باستان، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [هروودت، ۱۳۵۸، صص ۷۵-۷۶ (تواریخ، ترجمه و حواشی از غ. وحید مازندرانی، تهران، چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر)].

۴. معین (۱۳۶۴: ۸۸) و ماهیار نوایی (۱۳۳۴: ۹۹) به جای تندنویس رازنویس، rāznepik را ترجیح داده‌اند. [سنج: راز سهریه (= دبیره)، الفهرست: ۱۴، چاپ لایزیک، ۱۸۷۳] ح ۱۰ مقاله ماهیار نوایی و نیز معین، ۱۳۶۴: ۸۸ ح ۴. راز دبیره (رازنویسی) از انواع خطوط عصر ساسانی بوده و حمزه اصفهانی در التنبیه علی حدوث التصحیف آن را به کتابه السّر ترجمه کرده است.
۵. برای مرور شواهد تاریخی گوی و چوگان در ایران، ر.ک: ذبیح بهروز، (۱۳۴۶)، «گوی و چوگان در ایران»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۲، شماره ۳ و ۴، صص ۹۲-۶۵.
۶. این بند را معین به نقل از اونوالا چنین آورده است: «چابکی‌ام در سواری و کمان‌داری آنگونه است که دیگری (= طرف مخالف) را باید خوش‌بخت دانست، اگر بتواند تیر مرا در پشت اسبش از خود بگذراند» (معین، ۱۳۶۴: ۸۸).
۷. برای اطلاعات بیشتر در مورد تیر و کمان، ر.ک: پورداوود، ابراهیم، (۱۳۴۶)، صص: ۴۶-۲۹ و نیز جنتی عطایی، (۱۳۴۹)، «کمان‌داری و تیراندازی در ادبیات فارسی»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۵، شماره ۱، صص: ۱۳۵-۱۱۳، شامل این مباحث: اصول فن تیراندازی (تیراندازی بیست و دو اصل دارد)؛ ویژگی‌های فیزیکی تیرانداز؛ اسامی ده کمر بسته کامل تیرانداز (نشان‌دهنده تعلق آنان به فتیان؟) و صفت کمان و همچنین ایرج افشار، (۱۳۴۷)، «رساله کمان‌داری»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۳، شماره ۲، صص ۷۵-۸۸، شامل: انواع قبضه گرفتن؛ ویژگی سوفا؛ آداب تیر انداختن؛ عیوب کمان کشیدن و علت بد رفتن تیر. و نیز فخر مدبر، (۱۳۴۶)، باب یازدهم، صص ۲۵۷-۲۴۰، در مورد ساخت انواع تیر و کمان و ویژگی‌های آن به تفصیل سخن گفته شده است. همچنین ر.ک: فرشاد، (۲۵۳۵)، «بررسی مهندسی کمان‌های باستانی ایران»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۱۱، شماره ۳، صص ۹۶-۱۱۰، در مورد محاسبه تبدیل انرژی پتانسیل به انرژی جنبشی در انواع کمان‌های باستانی.
۸. برای اطلاع از اینگونه سلاح‌های سرد، ر.ک: «تاریخچه اسلحه سرد در ایران»، نوشته رومانسکی دو بنچا در مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۲، شماره ۳ و ۴، ۱۳۴۶ و برای واژه چکش = چاکوچ = چاکوش، اوستا chakush ر.ک: برهان قاطع، ذیل چاکوچ.
۹. هشت‌پا کردن به نظر دکتر معین، «نوعی از نرد» است (معین، ۱۳۶۴: ۸۹ ح ۱) و نیز مقاله Antonio Panaino در ایرانیکا، ذیل HAŠTPĀY که ترجمه آن توسط نویسنده در

پایین آورده می‌شود:

«هشت‌پا، نام نوعی بازی از دوره ساسانی است که به درستی شناخته نشده است. هشت‌پای، «*has̄tpāy*» از «*aštāpād*» که همراه بازی‌های دیگر در بند ۱۵ خسرو و ریدک آمده، واژه مناسب‌تری است».

.ud pad chatrang ud nē w-ardaxšir ud has̄tpāy kardan az hamahlān farāztarhēm”. (Unvala.p16:Monchi-zadeh. 1982. p.65; Panaino. 1999. p.51.

این نام نیز مانند شطرنج (پهلوی. *chatrang* > سنسکریت *catranga*) از هندی وام گرفته شده است و از واژه سنسکریت *aštāpada* مشتق می‌شود (قس. *pāli aṭṭ* *iḥapada*) که در اصل اشاره دارد به تخته بازی با مربع‌های کوچک ۸×۸. این تخته برای بازی‌های گوناگونی استفاده می‌شد (Thieme, 1952: 365; Murray, 1913: 35-40; 1984: 208) که یکی از آنها طبق بالا بهاراتا (*bālabhārata II.5.pp10-13*) با مهره‌های سفید و قرمز و یک جفت تاس بازی می‌شده است. در منابع بسیار دیگری *aštāpāda* بی‌شک صفحه شطرنج است و نام آن مستقیماً با این بازی ربط دارد.

Macdonell, p.122; Jacobi, p.228; Thomas, 1898, p.272; 1899, pp.365; Thieme, 1984, p.208.

از متن خسرو و ریدک چنین برمی‌آید که هشت‌پای ساسانی از دیگر بازی‌های رایج مانند شطرنج و انواع نرد که با نام نیو اردشیر مشخص شده، متمایز بوده است. بنا به نظر سمنو (Semenov, pp.16-20, 131) مربوط به صفحه بازی باشد (متشکل از سه ردیف هشت‌تایی از مربع) که اخیراً در پایکند^۱ به دست آمده است و نیز جامی نقره‌ای مربوط به اواخر دوره ساسانی با شکلی متفاوت ولی کاملاً قابل قیاس با مورد پایکند (این قسمت ترجمه) (Antonio Panaino, 2003 in <http://www.iranicaonline.org/>) (articles/hashtpay, available in 18/11/2012).

۱۰. «اصطلاحی که در بازی زمب به کار می‌رود و ظاهراً وضع مخصوصی را در بازی مزبور که بدان وسیله بر رقیب غالب می‌شوند توصیف می‌کند» (معین، ۱۳۶۴: ۸۹ ح ۱). به گفته اونوالا برای درک و توصیف این اصطلاحات باید شناخت کافی از این بازی داشت.
۱۱. ماهیار نوایی می‌گوید: «واژه دوم را باید به *cang* تصحیح کرد و نوشتن *cang* را به شکل *cigōr* یا *cigor* اشتباه نویسند باید دانست. نگارنده (ماهیار نوایی) نامی شبیه به *cigōr*

1. paikend

برای آلتی از آلات موسیقی محلی شنیده‌ام، ولی با مقایسه این بند با بند ۶۲ و ۶۳ هیچ شکی باقی نمی‌ماند که در اینجا نیز بایستی این کلمه را چنگ خواند. در بند ۶۲ جایی که از خنیاگران سخن به میان می‌آورد، چنگ‌سرای را پیش از سایرین نام برده است و پس از آن وین‌سرای و وین‌کنار‌سرای، سپس از ذکر نام دو تایی دیگر طنبورسرای و بریط‌سرای یاد شده است و در بند ۶۳، کنیزکی چنگ‌سرای را برتر و بهتر از سایر خنیاگران دانسته است. جمله روی هم چنین خوانده می‌شود: «... pat cang vin ud barbu t ud pate patvāžak guftan[ud]pā[y]vāzīk kartan ōstād mart hem» و می‌شود چنین معنی کرد: «به چنگ و وین بریط و طنبور و کنار وهر سرود و چکامه وهم پتواژه گفتن (= جواب گفتن به موسیقی) و پای‌بازی کردن (=رقصیدن) استاد (=استاد مردم)» (نوابی، ۱۳۳۶: ۱۰۰-۱۰۱). کریستن‌سن، ون را عود هندی می‌داند (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۴۹۴) و اونوالا آن را با lute (= عود) تطبیق کرده است.

منابع

- بهروز، ذبیح (۱۳۴۶) «گوی و چوگان در ایران»، بررسی‌های تاریخی، سال ۲، شماره ۳ و ۴، آبان‌ماه، صص ۶۵-۹۱.
- بینش، محمدتقی (۱۳۵۱) «مجالس عبدالقادر مراغی»، مجموعه مقالات کنگره تحقیقات ادبی، به کوشش محمد روشن، تهران، بنیاد فرهنگ، صص ۴۸۹-۴۹۴.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۴۵) «زین ابزار»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۱، شماره ۳، صص ۱۹-۲۸.
- (۱۳۴۶) «زین ابزار (کمان و تیر)»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۲، شماره ۱، صص ۲۹-۴۶.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۹) تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ ششم، تهران، سخن.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۲) نظام و نهادهای آموزشی در ایران باستان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ذبیح، بهروز (۱۳۴۶) «گوی و چوگان در ایران»، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۲، شماره ۳ و ۴، صص ۶۵-۹۲.
- عریان، سعید (۱۳۹۱) متن‌های پهلوی، تهران، علمی.
- فرامرزی بن خداداد بن عبدالله، کاتب ارجانی (۲۵۳۶) سمک عیار، جلد ۱، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- (۱۳۶۷) سمک عیار، جلد ۴، تهران، آگاه.
- فخر مدبر، محمدبن منصور (۱۳۴۶) آداب الحرب و الشجاعة، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران، اقبال.
- فروزنده، محفوظ (۱۳۸۸) «پژوهشی در رقص‌های ایرانی از روزگار باستان تا امروز»، فصلنامه فرهنگ و مردم، سال ۸، بهار و تابستان، صص ۱۷۵-۲۰۰.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۶۸) ایران در زمان ساسانیان، چاپ ششم، تهران، دنیای کتاب.
- کیا، صادق (۱۳۳۴) «چند واژه از خسرو قبادان و ریدکی»، مجله دانشکده ادبیات تهران، صص ۲۲-۳۱.
- ماهیار نوایی، یحیی (۱۳۳۴) «نکته‌ای چند درباره تصحیح و ترجمه متن پهلوی خسرو قبادان و ریدک از اونوالا»، مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، شماره ۱، صص ۹۷-۱۱۲.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲) شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان.
- محمدی، محمد (۱۳۵۲) ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام، تهران وزارت فرهنگ و هنر.
- معین، محمد (۱۳۶۴) «خسرو قبادان و ریدک وی»، مجموعه مقالات، جلد ۱، به کوشش مهدخت معین، تهران، مؤسسه انتشارات معین، صص ۸۰-۱۰۲.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۴) شهر سمک، تهران، آگاه.
- هدایت، صادق (۱۳۴۲) زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر پاپکان، تهران، امیرکبیر.